کلام، میراث موسیقی شرقی

کیهان فرهنگی

جرج مستاکیس

کلام، میراث‏ موسیقی شرقی‏ گفتگو با جرج مستاکیس

اشاره:

آقای مستاکیس در سال 1941 و در بحبوحهء جنگ جهانی دوم در یونان دیده به جهان گشود. در اواخر جنگ،یعنی در سال 1944 بمبی در نزدیکی خانه‏اش منفجر شد که در اثر ترکش آن‏ انگشتان پایش را از دست داد.

این حادثه،تأثیر شگفتی روی او گذاشت‏ و موجب شد تا با انسانهای درد کشیده و آسیب دیده‏ و بویژه افراد آسیب‏دیده از جنگ،احساس‏ دلسوزی و همدردی عمیقی بکند.وی که در رشتهء الهیات درس خوانده است،پس از پایان‏ تحصیلاتش به تحصیل در رشتهء حقوق«دانشگاه‏ آتن»نیز پرداخت.پس از پایان تحصیلات وارد کلیسای ارتدکس یونان شد و به اتفاق جوانان‏ مسیحی در کلیسای اگلسیاس به آموختن‏ موسیقی پرداخت.روش آموزش طلبگی موجب‏ گسترش ذهنی او شد و پس از مدتی به آمریکا رفت‏ و در آن‏جا به تحصیل در رشتهء جامعه شناسی ادیان‏ پرداخت.پس از هفت سال(پایان تحصیلاتش) دوباره به یونان بازگشت و در دانشگاه آمریکایی آتن‏ و سه دانشکدهء روان شناسی دیگر،به تدریس‏ جامعه شناسی ادیان مشغول شد وی هم اکنون‏ پانزده سال است که تدریس می‏کند.

با تشکر از همکاری صمیمانهء جناب آقای رضازاده‏ رایزن محترم فرهنگی ایران در یونان و آقایان‏ لهراسبی و پناهنده،متن گفتگو از نظرتان می‏گذرد:

کیهان فرهنگی:پیش از آغاز بحث،اگر ممکن‏ است مختصری در مورد چگونگی آشنایی‏تان با انقلاب اسلامی ایران صحبت کنید.

مستاکیس:باید بگویم که این یک موهبت الهی‏ بود.من توسط دوستی ایرانی به نام آقای حکمت‏ صالحی که در یونان مشغول تحصیل بود با انقلاب‏ اسلامی ایران و مسائل آن آشنا شدم،برعکس رژیم شاه‏ که رژیمی وابسته و دست نشانده بود،نه مردم انقلابی‏ ایران،نه مسؤولین مملکتی و نه حضرت امام‏ خمینی(ره)،هیچ کدام با جهان شیطانی آمریکا ارتباط ندارند.رژیم شاه رژیمی وابسته به استعمار جهانی‏ و سرمایه‏داری غرب بود.و در حقیقت یک حکومت‏ ایرانی نبود،بلکه حکومتی بود سلطنتی،که در آن‏ اقلیتی اشرافی همچون خاندان پهلوی بر مردم‏ حکومت می‏کردند.بنابراین هیچ دلیلی وجود نداشت‏ که پس از سقوط چنان رژیمی بلافاصله جنگ آغاز شد.این را یک ظلم و بی‏عدالتی در حق شما می‏دانم.زیرا این جنگ تحمیلی و دردآور ناشی از اعمال جهان شیطانی بود. بنابراین،واقعهء جنگ تحمیلی تأثیر عمیقی بر من‏ گذاشت.در سالهای گذشته من مجددا به ایران سفر کردم و خاطرات پربرکت و ارزشمندی از آن به یاد دارم.

خداوند حضرت امام خمینی(ره)را بیامرزد،من به‏ حضورشان رسیدم و سرودی از سرودهای مذهبی‏ کلیسای یونان را برایشان خواندم.ایشان مرا مورد لطف و محبت قرار دادند و من دستشان را بوسیدم.

این واقعه،از آن‏جا که نقش مهمی در زندگیم داشته‏ است،در ذهنم باقی است.

سالهای سال است که به کار تدریس‏ مشغولم.حدود دوازده جلد کتاب،چاپ و منتشر کرده‏ام که از آن جمله است؛«جامعه شناسی ادیان»، «مذاهب شرق و غرب»،و«علم و ایمان غرب»-که‏ موضوع آن برای من خیلی مهم است-به نظر من دین‏ اسلام،دین ایمان و دانش است...این موضوع یعنی‏ علم در الهیات اسلامی خیلی معمول است.

سپس به کار روزنامه‏نگاری پرداختم،مردم مقالات‏ مرا که در سطح گسترده‏ای منتشر می‏شد می‏خواندند.من با روزنامه‏های«لیدین»و«ادوس» همکاری دارم.«لیدین»از روزنامه‏های معتبر یونان‏ است.

با مجلات و روزنامه‏های خارج از یونان نیز همکاری‏ می‏کنم،با ناشرینی که دارای هدف اجتماعی هستند. برای این که به نظر من آن گونه که دکتر علی‏ شریعتی،جامعه شناس معروف ایرانی گفته،دین تنها از راه ادراک حاصل نمی‏شود،بلکه از راه جان و دل نیز به دست می‏آید.افزون بر مطبوعات،روزهای شنبه هر هفته نیز در تلویزیون،در مورد مسائل معاصر برنامهء اجرایی دارم.چون تلویزیون یک رسانه گروهی است که‏ در سطح گسترده‏ای،کار می‏کند.من دو دوست ایرانی‏ دیگر به نامهای رضا زندی و برادرش مظاهر زندی دارم‏ که همیشه در برنامه‏های تلویزیونی من حضور دارند و من از این کار بسیار خوشحالم.

چون از طریق اصول مذهبی،به جریانهای اجتماعی، شهادت می‏دهم،بنابراین به عنوان یک عالم الهیات‏ می‏گویم که باید یک چیز مادی یا هر شیئ مرئی را با صافی«ازلیت-ابدیت»مورد مشاهده قرار داد.

ما باید تمام رویدادهای جهان را با صافی«ازلیت- ابدیت»مورد مشاهده قرار دهیم.در غیر این صورت‏ سرگردان و گمراه خواهیم شد.من در کنفرانسها و همایشهای زیادی شرکت کرده‏ام که دو مورد از آنها در تهران برگزار شد.

یکی از این همایشها دومین کنفرانس بین المللی‏ اسلام بود که در آن به عنوان سخنران شرکت داشتم و دربارهء«اسلام و مسیحیت»صحبت کردم.

دیگری سخنرانی‏ای بود پیرامون جنبه‏های مذهبی و اجتماعی رحلت حضرت امام خمینی(ره).در خانهء من‏ همیشه به روی همگی دوستانم از همهء نقاط جهان باز است.به نظر من بیشتر مردم نه به دلیل ترس و بیم،بلکه بخاطر عملکرد منفی برخی افراد مذهبی،ایمانشان را از دست داده‏اند.

می‏توانم بگویم که یاران و برادران ما در ایران‏ مسلمانان مؤمن و مطمئنی هستند.بدان گونه که ما باید سعی کنیم مسیحیان مؤمن و مطمئنی باشیم، وگرنه با اعمال و رفتار منفی،نمی‏توان به یک جامعهء سالم رسید.

بنابراین در صورتی که ایمان ما(که نمونهء افراد مذهبی هستیم)زنده و پویا نباشد مردم چگونه‏ می‏توانند به خدا ایمان بیاورند؟

کیهان فرهنگی:به نظر می‏رسد موسیقی سنتی‏ ایرانی و یونانی ارتباط نزدیکی با هم دارند جناب عالی وجوه تشابه این دو نوع موسیقی را چگونه ارزیابی می‏کنید؟

مستاکیس:موسیقی ارتدکسی در یونان،موسیقی‏ غربی نیست،بلکه همنواییهایی با موسیقی بیزانس‏ دارد.موسیقی ما از موسیقی بیزانس سرچشمه‏ می‏گیرد که آن هم رویه‏های مشترکی با موسیقی هند و ایرانی دارد...

لذا این موسیقی که الان در کلیساهای ما می‏شنوید موسیقی بیزانسی است که البته شامل‏ تک خوانیها و آوازهای گروهی می‏شود.

برای روشن شدن این موضوع چند نمونه می‏آورم:ما موسیقی‏های گروهی چند صدایی داریم‏ مانند آهنگهای بتهون،موتسارت و باخ که‏ موسیقی‏های ارزشمند و زیبایی هستند ولی اینها دربرگیرندهء موسیقی نیایش نیستند،بلکه موسیقی احساس و مبتنی بر احساساتند.اما موسیقی بیزانس، موسیقی ادراکی است و موجب می‏شود تا شخص،خود را از طریق آن به دیگران بفهماند.

در کشورهای غربی مانند انگلستان،فرانسه و آمریکا شما در کلیساها به موسیقی فقط گوش می‏دهید ولی‏ با آن مشارکت نمی‏کنید،به عبارتی شما خودتان را جزیی از آن احساس نمی‏کنید فقط گوش می‏دهید، همان گونه که به کنسرت گوش می‏دهید یا به آهنگ و یا ترانه...

شما نمی‏توانید با آن همراهی کنید،بلکه تنها بدان‏ گوش می‏دهید.این موسیقی در کنار شماست،نزدیک‏ شماست،ولی چیزی نیست که از درون شما برخیزد، بلکه خارج از شما قرار دارد و از بیرون می‏آید.یعنی‏ مانند موسیقی بیزانس و موسیقی شرقی از درون‏ انسان نمی‏جوشد.

برای روشن شدن مطلب به قطعه‏ای از مودیواردی‏ گوش می‏دهیم.این یک موسیقی قرون وسطایی‏ و مربوط به دوران«گریگوری»است...

...حال به نمونه‏ای دیگر گوش می‏کنیم...این‏ موسیقی شبیه موسیقی ایرانی است،که از درون انسان‏ برمی‏خیزد.برعکس موسیقی غربی که از بیرون می‏آید موسیقی سنتی ایرانی و شرقی خیلی عمیقتر است.

کیهان فرهنگی:در موسیقی ایرانی مشارکت‏ بدین گونه است که شنونده باید سکوت کامل را رعایت کند و در سکوت به موسیقی گوش بدهد. در موسیقی سنتی ایرانی نتی وجود ندارد و نوازنده بدون مراجعه به نت فی البداهه نوازندگی‏ می‏کند.موسیقی و شنیدن آن نیز،اصولی دارد. برای نمونه،شنونده باید حالت ویژه‏ای داشته باشد -نزدیک به یک حالت عرفانی-و اصولی هست که‏ باید در مورد نواختن ساز رعایت شود مانند سکوت،جایگاه ساز و غیره.با این وصف این نکات‏ در موسیقی یونانی تا چه اندازه مورد توجه است؟

مستاکیس:سعی می‏کنم به این پرسش،به گونه‏ای‏ مستقیم پاسخ ندهم.برای اینکه خیلی از کسانی که‏ به موسیقی ما گوش می‏دهند-منظورم موسیقی‏ یونانی،موسیقی ایرانی،موسیقی هندی، پاکستانی و عربی است-می‏گویند:چه موسیقی یک‏ نواختی است!بدین معنی که تمام اینها یکنواخت و مشابه هستند و نتیجه می‏گیرند که بنابراین موسیقی‏ غنی و پرباری نیست.در صورتی که این گونه نیست و این موسیقی،یک موسیقی غنی است،به شرط آنکه‏ آدم سکوت کند و با دقت بدان گوش بسپارد،با آن‏ مشارکت داشته باشد و به عمق آن پی ببرد.بنابراین‏ موسیقی یونانی و شرقی یک موسیقی غنی است و نیاز به شنوندهء ویژه‏ای دارد.البته موسیقی شرقی،یعنی‏ موسیقی یونانی،ایرانی،هندی،پاکستانی،و عربی یک‏ موسیقی دقیقا مانند هم و مشابه هم است.یعنی اگر کسی عمق این موسیقی را حس کند به وجد می‏آید و به پایکوبی می‏پردازد و می‏تواند با آن«سماع»کند.

موسیقی شرقی موسیقی آوایی نیست،بلکه‏ موسیقی معناست،موسیقی کلام است و کلام بیشتر از آوا،از دل برمی‏خیزد.ولی موسیقی غربی برعکس‏ است.در موسیقی غربی توجه انسان بیشتر به صدا و آواست تا به کلام.در این‏جا کلام اصل موسیقی را تشکیل می‏دهد و کلام،میراث و سرنوشت‏ موسیقی شرقی است،آوا در درجه دوم اهمیت قرار دارد.

این نسبت موسیقی شرقی است که صدا و آوا به‏ دنبال کلام می‏آید.در موسیقی غربی،صدا کلام را می‏پوشاند.وقتی که انسان به موسیقی گروهی(کر) غرب گوش می‏دهد آن را با شکوه و باوقار می‏بیند ولی‏ کلام و معنی را درک نمی‏کند.سنت موسیقی غربی‏ این گونه است.

کیهان فرهنگی:در مورد تشابهات موسیقی‏ سنتی ایرانی و یونانی صحبت کردید،اکنون ممکن‏ است دربارهء اختلافات آنها توضیح بدهید؟

مستاکیس:پیش از هر چیز باید بگویم هر دو از یک‏ خانواده‏اند و هر دو موسیقی کلام‏ هستند.یعنی اولین تشابه این دو موسیقی در این است‏ که در آنها،کلام،در درجهء اول و ساز و آهنگ،در درجهء دوم قرار دارد.یعنی آهنگ و موسیقی بعد از کلام‏ می‏آید.دومین تشابه آنها این است که هر دو موسیقی‏ تک آوایی هستند نه چند صدایی.و سرانجام،سومین‏ تشابه آنها در این است که هر دو دارای تنوع و گونه‏ها و مکاتب مختلفی هستند،در صورتی که در موسیقی‏ غربی تنها یک مکتب داریم و آن هم مکتب غربی است. در موسیقی غربی مکاتبی به نام آلمانی،فرانسوی، ایتالیایی و غیره نداریم.همه یکی هستند.اینها تشابهات و برادری موسیقی ایرانی و یونانی هستند و اختلاف زیادی با هم ندارند.

کیهان فرهنگی:ممکن است درباره نت در موسیقی یونانی توضیح بدهید؟

مستاکیس:نت موسیقی یونانی،نت غربی نیست. (ما از نت‏های«دو،ر،می،فا،سو،لا،سی»استفاده‏ نمی‏کنیم.)نت‏های ما عبارت است از:دو،گا،دی،آ، ته،زو،وو،می...می،ژو،ته،آ،وو،گا،دی،زو»که‏ دارای حال و هوای دیگری است.

کیهان فرهنگی:شما در موسیقی یونانی از چه‏ سازهایی استفاده می‏کنید؟

مستاکیس:سازهای اصلی ما عبارت است از چنگ، سنتور،نی،دنبک،کمانچه،سورنا،دایره،دف و...در موسیقی سنتی یونانی از سازهایی مانند پیانو، آکاردئون،ارگ،ترومپت،ویولن و سازدهنی استفاده‏ نمی‏شود.اینها سازهای غربی هستند.

کیهان فرهنگی:با این سازها چطور کنسرت‏ اجرا می‏کنید؟

مستاکیس:ما در موسیقی یونانی ارکستر نداریم. یعنی ارکستری که مرکب از شش،هشت نوازنده-یا بیشتر-باشد،نداریم.موسیقی ما با همکاری و همراهی دو یا چهار ساز اجرا می‏شود،نه بیشتر. ارکستر،ویژهء موسیقی غربی است.

کیهان فرهنگی:آیا تفاوتی بین موسیقی سنتی‏ شما و موسیقی پاپ وجود دارد؟

مستاکیس:البته!مسلم است!موسیقی پاپ مال‏ جوانهاست.موسیقی سنتی ما،قدیمی است و ریشهء آن‏ به زمان هومر شاعر یونانی برمی‏گردد.اگر بیشتر از این‏ مایل به آشنایی با موسیقی سنتی یونان باشید می‏توانید به«بلدکا»بروید و از ادوات موسیقی سنتی یونان که‏ مربوط به پنج هزار سال پیش است،دیدن کنید.در این‏ موزه آلات موسیقی مربوط به پنج هزار سال پیش‏ موجود است.در پایان لازم است نکته‏ای اضافه کنم که‏ فرهنگ شرق و غرب حدود یک هزار سال با هم ارتباط داشتند و به هم نزدیک بودند.ولی پس از آغاز رنسانس‏ در قرن پانزدهم میلادی این سنت‏ها از هم گسسته‏ شد.اگر شما به موسیقی و غزلهای چوپانی قرون وسطا گوش بدهید می‏بینید که خیلی شبیه به موسیقی‏ شرقی است.ولی پس از قرن پانزدهم همه چیز از هم گسسته شد و موسیقی غربی چند صدایی گردید، ولی موسیقی شرق در همان تک صدایی و هم‏آوایی‏ باقی ماند؛درست مانند هنر نقاشی.